کد خبر: ۳۹۷۵۴۰
دوشنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۴۰۱ ۱۵:۴۳

کنشگری چین در نظم جدید

چین در نظم جدید جهانی، قرار نیست مانند آمریکا نقش پلیس بین‌الملل و یا مدیر و حتی پلیس جهان را ایفا کند.

به گزارش سایت خبری پرسون، بعد از جنگ جهانی دوم و ظهور وضعیت تک‌قطبی در عرصه روابط بین‌الملل که همان قدرت گیری آمریکا به‌عنوان قدرت بلامنازع در دنیا بود، واژه‌ای در فرهنگ سیاسی دنیا شکل گرفت با عنوان «پکس آمریکانا [۱]». این پدیده به معنای شکل‌گیری صلح در جهان ناشی از حضور آمریکا در رأس قدرت و رهبری جهان بود. بعد از مدتی این واژه به معنای صلح آمریکایی درآمد و نشان می‌داد در هر نقطه از دنیا که آمریکا حضورداشته باشد، وضعیت به سمت صلح و ثبات خواهد رفت. برنامه مارشال و هزینه کرد ۱۳ میلیارد دلار از مالیات‌های مردم آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم در قاره اروپا و کشورهایی که متأثر از جنگ شده بودند، نشان از این داشت که آمریکا غیر از صلح می‌تواند توسعه و شکوفایی را نیز با خود به همراه داشته باشد.

البته طولی نکشید که این واژه به‌کلی معنای خود را از دست داد و آمریکا با وارد شدن به جنگ سرد و بعدازآن جنگ ویتنام و دخالت‌های بی‌رویه‌اش در مسائل داخلی منطقه غرب آسیا و به راه انداختن جنگ اول و دوم خلیج‌فارس، تفکرات دراین‌باره را به‌کلی تغییر داد. حالا دیگر از ایالات‌متحده با نام «پاکس آمریکن [۲]» یاد می‌شد؛ یعنی کشوری که مانند یک بیماری خطرناک و با شیوع بالا (آبله) به جان دنیا افتاده است. جنگ‌های بی‌پایان آمریکا در سراسر دنیا به‌خصوص منطقه غرب آسیا، نشان داد این واژه به‌شدت در مورد آمریکا مناسب است.

از چند سال گذشته تاکنون، آمریکایی‌ها تلاش دارند به جنگ‌های بی‌پایان خود در منطقه و کل جهان پایان دهند. دونالد ترامپ برای اولین بار این مسئله را مطرح ساخت و گفت ۷ تریلیون دلار هزینه در منطقه خاورمیانه، تنها بدنامی برای آمریکا به همراه آورده است. جو بایدن رئیس‌جمهور فعلی ایالات‌متحده نیز با اشاره به جنگ‌های آمریکا در منطقه گفت مشکل اینجاست که حالا سربازانی را به افغانستان و عراق می‌فرستیم که در زمان حوادث ۱۱ سپتامبر هنوز به دنیا نیامده بودند و نمی‌دانند چرا مجبورند در این کشورها بجنگند. شاید نگاهی به سخنوری‌های رؤسای جمهور آمریکا نشانی از این باشد که ایالات‌متحده در حال رفتن به سمت «ایجاد صلح آمریکایی» در دنیا است. بااین‌حال نگاهی به عملکرد دولت ایالات‌متحده در ماجرای جنگ اوکراین نشان می‌دهد، آمریکا همان آمریکای جنگ‌افروز است و همین تغییر نکردن رویکرد در دولت‌های مختلف آمریکا باعث شده است که دنیا به سمت بی‌توجهی به این کشور برود. همین بی‌توجهی به جایگاه ایالات‌متحده در مسئله صلح‌آفرینی و مدیریت جهان است که روسیه را وادار می‌سازد به فکر حفاظت از منافع ملی خود باشد و بدون توجه به عواقبی که این جنگ برای مردم و اقتصادش در پی دارد، به سمت جنگ با اوکراین پیش برود.

در چین نیز اوضاع بر همین منوال است. دهه‌ها بی‌اعتمادی به آمریکا و تردید داشتن نسبت به اینکه آمریکا دیگر سعی دارد وارد جنگی عظیم در دنیا نشود، درنهایت چین را به این نتیجه رسانده است که باید خود به فکر حفاظت از منافع خود در دریای چین جنوبی، تایوان و یا سایر نقاط دنیا باشد. این بی‌اعتمادی به آمریکا رؤسای جمهور این کشور در جنگ اقتصادی چند سال گذشته با پکن است که رهبران چین را به این نتیجه رسانده است باید به فکر پیشبرد اهداف اقتصادی خود در سراسر دنیا بدون توجه به ماهیت و اقدامات دولت آمریکا در دنیا باشند. همین بی‌توجهی به آمریکا و اعتماد نداشتن به این کشور به‌عنوان یک «بازیگر منطقی» در عرصه جهانی به‌احتمال‌زیاد باعث ایجاد رقابت‌های منطقه‌ای و درعین‌حال ایجاد نظمی جدید در عرصه بین‌الملل می‌شود. نظمی که در آن دیگر آمریکا نه رهبر جهان است، نه مدیریت جهان را در دست دارد و نه حتی پلیس جهان است؛ آمریکا در این نظم جدید، بازیگری است مانند سایر بازیگران بین‌المللی که تنها به منافع خود فکر می‌کند و برای رسیدن به اهداف ملی خود، از متحدانش یا سازمان‌های بین‌المللی نیز سوءاستفاده کرده و نهایت بهره را از آن‌ها می‌برد. این کار درنهایت باعث ناکارآمدی این سازمان‌ها می‌شود؛ همان‌طور که سازمان ملل متحد و شورای امنیت این سازمان در بحران اوکراین ناکارآمد بودند و ناکارآمدی خود را به‌وضوح ثابت کردند.

چین در نظم جدید جهانی، قرار نیست مانند آمریکا نقش پلیس بین‌الملل و یا مدیر و حتی پلیس جهان را ایفا کند بلکه به دنبال بهترین فرصت برای افزایش نفوذ و قدرت اقتصادی خود در سراسر دنیا است. این مسئله تاکنون نیز به‌صورت چراغ خاموش با استراتژی «خیز صلح‌آمیز» دنبال می‌شد اما اخیراً اخباری از فعالیت‌های نظامی چین منتشر می‌شود که باعث ایجاد نگرانی‌هایی در غرب نیز شده است. قراردادهای نظامی چین با «جزایر سلیمان» و یا تدارکات سنگین ارتش این کشور برای حمله نظامی به تایوان برای بازگرداندن این منطقه به خاک مادری، همه نشان می‌دهد، نظم جدید جهانی مبتنی بر فعالیت نظامی توسط قدرت‌های منطقه‌ای برای حفظ منافع ملی‌شان است.

چین می‌تواند به‌آسانی از موقعیت جدید پیش‌آمده و نظم جدید استفاده کرده و خیزش خود را این بار به‌صورت صلح‌آمیز و یا غیر صلح‌آمیز پیش ببرد. این مسئله نشان می‌دهد شاید سیاست‌های آمریکا در حال متمایل کردن چین به سمت استفاده از قوه قهریه در روابط بین‌الملل است. اگر روسیه مجبور بود برای مقابله با شیطنت‌ها و دسیسه‌های آمریکایی به اوکراین حمله کند و هزینه‌های تحریم‌های اقتصادی غرب را نیز بپردازد، شاید ارسال مهمات و سلاح‌های سنگین به تایوان توسط آمریکا و آموزش نیروهای نظامی این منطقه توسط ارتش ایالات‌متحده، درنهایت چین را به این نتیجه برساند که باید این کشور هم از طریق قدرت‌نمایی نظامی به اهداف خود برسد. جرقه این کار البته نه توسط سیاست‌گذاران چینی، بلکه توسط دولت بایدن زده شد؛ همان‌جا که قرارداد ساخت زیردریایی هسته‌ای برای استرالیا را از فرانسه گرفته و خود اجرایی کرد. این مسئله و پیمان آکوس نشان داد دولت ایالات‌متحده به‌صورت مستقیم وارد میدان مقابله با چین شده است و حالا شاید چینی‌ها هم به این نتیجه رسیده‌اند با مستقر کردن امکانات و تجهیزات نظامی‌شان در جزایر سلیمان و یا قرارداد نظامی بستن با سایر کشورهای منطقه، به فکر حفاظت از منافع خود باشند. نظم جدید جهانی در بین قدرت‌های دنیا (یا قدرت‌های منطقه‌ای) ممکن است به‌آرامی و به همراه صلح شکل نگیرد و چند جنگ منطقه‌ای – که درنهایت به نبرد نیابتی

آمریکا با قدرت‌های منطقه‌ای مانند روسیه و چین تبدیل می‌شود – نتیجه دوران گذار به نظم جدید جهانی را مشخص سازد.

چین و روسیه به‌عنوان کشورهای ابرقدرت و اعضای شورای امنیت سازمان ملل متحد به‌خوبی ضرورت ویژگی‌های این نظم جدید را شناخته‌اند و به همین دلیل است که در بیانیه‌ای مشترک از این نظم جدید و مشکلات نظم پیشین جهانی سخن گفته‌اند.

نکته جالب‌توجه این است که اروپا نیز به این نتیجه رسیده است که باید مقتضیات نظم جدید را بپذیرد و ان، داشتن قدرت نظامی منطقه‌ای به‌عنوان ارتش اروپایی است. در نظم جدید جهانی به‌احتمال‌زیاد قدرت نظامی، تکنولوژیکی و اقتصادی به‌عنوان سه ضلع اصلی قدرت، به نمایش گذاشته می‌شوند و کشورهایی می‌توانند در این نظم جدید جهانی اثرگذار بوده و خود را به‌عنوان قدرت منطقه‌ای معرفی کنند که در این سه محور حرف تازه‌ای برای گفتن داشته باشند. پکس امریکانا که به معنای «صلح آمریکایی» بود، حالا سال‌هاست که معنای اصلی خود را ازدست‌داده است. این روزها، روزهای دوران «پاکس آمریکا» است، یعنی بیماری دانستن ایالات‌متحده و تلاش برای رهایی از سلطه این قدرت بر سازمان‌های بین‌المللی و تحولات بین‌الملل و وارد شدن به نظمی که مبتنی بر رویش قدرت‌های منطقه‌ای در کل جهان است.

منبع: مهر